



خواستار جبهه قوم از انخطاطی در یکی از مزایا و فضائل انسانیت دست او باشد هرگز قلب او در راحت و آرام حاصل  
 نمیشود بلکه همیشه تا عمر او در علاج آن خواهد کوشید. پس این عقیده افضل ترین سبب است از برای تسابن امور و در دست  
 و بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و معارف و صنایع. و حکمترین موجب است از برای سعی اتم در تحصیل ادوای علمی علوم  
 که در اوست شرف است. تدبر بنا اگر تعلق از مصلح را این نقیص باشد چه قدر بگردد حاصل خواهد شد در حرکت اعدا و آن بسوی فضائل  
 و چه قدر متور در رحمت آنها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرمایند و بیچارگی آن است که از آنها گرفت و چگونه در عیونیت نقل  
 و خواری خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پستتر از سایر مصلح بداند چون قوم (میسر) و (مانگ) و یکی از منقضات جزم بدینک است  
 مدین عالم آمده است از برای تحصیل بحالات تا آنکه منتقل گرد عالمی اوسع و اعلی این است که چون این عقاید کسی اوست پس  
 بر هیچ منزهت لازم صاحب آن عقیده بروقتی سعی خواهد نمود در تزیین و تزییر عقل خود بمعارف حق و علوم صدقه و فرود خویش  
 را مصلح خواهد گزشت و آنچه در او دیده گذاشته شده باشد از قوای فعاله و مشاعر عالییه و خواص طلیه همه را با جهاد تمام  
 از کون به عالم بروز بر آورده بر منقشه شود جلوه خواهد داد و در جمیع از منته حیات خود از برای تمذیب نفس خویشترین از  
 صفات روزیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید و علی الدوله اجتهاد خواهد کرد  
 که سوال را از طریق لالو و سزاوار بدست آوردن از مسالک دروغگویی و حیلہ بازی و خیانت و خدعه کاری در شرف  
 خواری و تملق کنی و بدان راهیکه لالو و زمینده است صرف نماید نه بر باطل. پس این عقیده بهترین داعی است  
 بسوی عدلیت و یکد اساس آن بر معارف حق و اخلاق مهذبیه باشد بنیکوترین متقنی است از برای قولم بهیت اجتهاد  
 محاد آن معرفت بر شخص است حقوق خود را و سلوک اوست بر هر اطمینان عدالت. و قوی ترین باعث است اینست که  
 روابط اتم ایکه بنا و آنها بر مراعات حدود و معاملات است از روی راستی و صداقت. و گزیده ترین سبب است از برای سادگی  
 و سوادعت که عنوان آنها بهجت آنکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت نتیجه سجا و اخلاق پسندیده میباشد  
 و اوست آن یکانه عقیده ایکه انسان را از جمیع شرور باز میدارد و از او بیای شقاوت بد کنی آنها را نجات داده  
 در مدینه فاضله بر عرش سعادت مینشاند. تصور کن اگر اتمی را این عقیده نباشد چه قدر شقاوت و بغاوت و دروغگویی و  
 حیلہ بازی در شرف خواری در میان آن است شیوع خواهد گرفت و چه اندازه عرضی از دعدر و اغتیاک و ابطال حقوق  
 و مجاوله و مفاخره شرف خواهد پذیرفت و چه مقدار نتوان در تحصیل معارف دست خواهد داد.

این عقیده بهترین سبب است از برای تسابن امور و در دست و بزرگترین علت است بجهت طلب علوم و معارف و صنایع. و حکمترین موجب است از برای سعی اتم در تحصیل ادوای علمی علوم که در اوست شرف است. تدبر بنا اگر تعلق از مصلح را این نقیص باشد چه قدر بگردد حاصل خواهد شد در حرکت اعدا و آن بسوی فضائل و چه قدر متور در رحمت آنها پدید خواهد گردید و چه اندازه فرمایند و بیچارگی آن است که از آنها گرفت و چگونه در عیونیت نقل و خواری خواهد ماند خصوصاً اگر خود را پستتر از سایر مصلح بداند چون قوم (میسر) و (مانگ) و یکی از منقضات جزم بدینک است مدین عالم آمده است از برای تحصیل بحالات تا آنکه منتقل گرد عالمی اوسع و اعلی این است که چون این عقاید کسی اوست پس بر هیچ منزهت لازم صاحب آن عقیده بروقتی سعی خواهد نمود در تزیین و تزییر عقل خود بمعارف حق و علوم صدقه و فرود خویش را مصلح خواهد گزشت و آنچه در او دیده گذاشته شده باشد از قوای فعاله و مشاعر عالییه و خواص طلیه همه را با جهاد تمام از کون به عالم بروز بر آورده بر منقشه شود جلوه خواهد داد و در جمیع از منته حیات خود از برای تمذیب نفس خویشترین از صفات روزیله کوشش خواهد نمود و در تعدیل و تقویم ملکات آن کوتاهی نخواهد ورزید و علی الدوله اجتهاد خواهد کرد که سوال را از طریق لالو و سزاوار بدست آوردن از مسالک دروغگویی و حیلہ بازی و خیانت و خدعه کاری در شرف خواری و تملق کنی و بدان راهیکه لالو و زمینده است صرف نماید نه بر باطل. پس این عقیده بهترین داعی است بسوی عدلیت و یکد اساس آن بر معارف حق و اخلاق مهذبیه باشد بنیکوترین متقنی است از برای قولم بهیت اجتهاد محاد آن معرفت بر شخص است حقوق خود را و سلوک اوست بر هر اطمینان عدالت. و قوی ترین باعث است اینست که روابط اتم ایکه بنا و آنها بر مراعات حدود و معاملات است از روی راستی و صداقت. و گزیده ترین سبب است از برای سادگی و سوادعت که عنوان آنها بهجت آنکه مسالمت ثمره محبت و عدالت است و محبت نتیجه سجا و اخلاق پسندیده میباشد و اوست آن یکانه عقیده ایکه انسان را از جمیع شرور باز میدارد و از او بیای شقاوت بد کنی آنها را نجات داده در مدینه فاضله بر عرش سعادت مینشاند. تصور کن اگر اتمی را این عقیده نباشد چه قدر شقاوت و بغاوت و دروغگویی و حیلہ بازی در شرف خواری در میان آن است شیوع خواهد گرفت و چه اندازه عرضی از دعدر و اغتیاک و ابطال حقوق و مجاوله و مفاخره شرف خواهد پذیرفت و چه مقدار نتوان در تحصیل معارف دست خواهد داد.

و آن آن فضائل ثلثه ایکه سبب او این از ویر زمان در اتم و شعوب حاصل شده است یکی از آنها خصلت حیا است و آن افعالی  
 نفس است از اتیان تعلیکه موجب تقوی و تشنج بوده باشد و تا اثر اوست از تلبس بحالتیکه در عالم انسانی نقص شمرده شود  
 و باید دانست که تاثیر این خصلت در انتظام بهیت اجتماعی و کسب نفوس از کتاب افعال شنیده و اعمال فیه از صد ا  
 قانون و هزار محنت هزار با پولیس بیشتر است زیرا که چون حیانت باشد و نفس در دانه نزلت و سفاکی قدم نند کلام  
 حد و کلام جزا آن را منع تواند کرد و از افعالیکه موجب فساد بهیت اجتماعی است سوای قتل و این هم نشاید که چون  
 رستن جزا بر عمل قبیحی قتل قرار داده شود. و این صفت ملازم شرف نفس است و انفاک یکی از دیگر نشاید  
 و شرف نفس در انتظام سلسله معاملات است و اساس درستی پیمانها و استواری نمود است و پایه اعتبار انسان است

در قول و عمل - و این شیمه عین شیره نخوت و غیره است که بسبب اختلاف حیثیات بدو هم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات اعم و شوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی ثروت و اگر کسی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دناست و ذلت و مسکنت و عبودیت خواهد ماند - و این ملکه یعنی ملکه عیار شده استلافات و اجتماعات و معاشرات انسانی است چونکه استلاف در میان جمیع صورت نه بند و مگر بجز حد و دو خط محدود و بر گز حاصل نشود مگر بدین ملکه شریفه - و این سبب است که انسان آباد است و زمین میسازد و از افعال شجره حیوانات دور نماید و بتجدید و تقویم حرکات و سکناات دعوت میکند و بدو انسان از سایر حیوانات امتیاز یافته با از واژه بهیبت بیرون مینهد - و این آن یگانه خلق است که بحث بر مسیری از باب فضائل میکند و از تقاضای منع پنهانید و نمیکند از دست انداخته بکمال و نادانی و دناست و سنگلی راضی شوند - و این همان غله است که تحقق یابد در امانت و صداقت بدون او ممکن نشود - و این نخستین و صفت که معزز و مبرنی و ناصح بدست یاری آن بکارم اخلاق و فضائل صورتیه و معنوییه و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند آیا ملاحظه نمیکنی بر گناه استاذ خواهد کرد خود را بفضیلتی بجهان نازد و مخاطب سگینه میگوید شرم و حیا نمیکنی از نیکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه توجیح را اثری بود و نه تشبیح را اثری و نه دعوت را فائده - پس معلوم شد که این سبب اصل همه خوبها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است میباید مگر کن اگر این صفت نرقومی نباشد چه قدر خیانت در دنگونی در میان آحاد آن فاش خواهد شد و چه اثر افعال رفیق شنیع و اعمال شجره قبیله جز از آنها سر خواهد زد و چه مقدار سنگلی و دناست و ذالت و شرارت اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چگونه حیوانیت و بهیبت بر آنها غلبه خواهد کرد - و دومی امانت است و معلوم است هر شخصی که بجا نوع انسانی و زیست آن درین عالم بر معاملات و مبادله اعمال است و در روح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت است و چون امانت در میان انسانها نباشد سلسله معاملات از هم گسیخته و رشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید و در نتیجه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را درین جهان بقا و زکیست ممکن نباشد - و نیز سفاکیت و آسایش اعم و شوب و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوع از انواع حکومتات چه حکومت جمهوری بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه و حکومت بجمع از ایش متشکل و متحقق نمیکرد و در باید از نمیشود مگر با معنی که نسبت حراست شده در حد و بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند و در داخل مملکت در قطع و قطع قتالین و قتالین و قطع طریق و شرارت گوییند و بگریهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دولی و اعم را بداند و بر منصف حکم و قضا از برای صل و عاوی حقوقیه و جنایاتیه نشسته رفیع حضومات را نمایند و با شخصیکه ضار است و جبا یات را بر وفق قانون حکومت اعم و ادلی میج نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عموم رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن سوال چه فریاد بر بسیل اقتضا در حلقه عمومیته الهی چون بناد و این نکات انشاء قاطر و طرن و بنیاد و ارال شفا با صرف کتد و معاشات مستندین است را چه حراست بوده باشند و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و ادا کردن این میانشا بهار گانه که در کالان از بود حکومتها باشند خلد متهمای خود را بنویسند و سازد بر اساس حکومت راه نماید موقوف است بر خصلت امانت و اگر امانت در آنها نباشد در آفت و امنیت از جمیع آحاد و رعیت منسلب گردیده موقوف تمام باطل خواهد شد و قتل و غصب فاش خواهد شد

در قول و عمل - و این شیمه عین شیره نخوت و غیره است که بسبب اختلاف حیثیات بدو هم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات اعم و شوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی ثروت و اگر کسی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دناست و ذلت و مسکنت و عبودیت خواهد ماند - و این ملکه یعنی ملکه عیار شده استلافات و اجتماعات و معاشرات انسانی است چونکه استلاف در میان جمیع صورت نه بند و مگر بجز حد و دو خط محدود و بر گز حاصل نشود مگر بدین ملکه شریفه - و این سبب است که انسان آباد است و زمین میسازد و از افعال شجره حیوانات دور نماید و بتجدید و تقویم حرکات و سکناات دعوت میکند و بدو انسان از سایر حیوانات امتیاز یافته با از واژه بهیبت بیرون مینهد - و این آن یگانه خلق است که بحث بر مسیری از باب فضائل میکند و از تقاضای منع پنهانید و نمیکند از دست انداخته بکمال و نادانی و دناست و سنگلی راضی شوند - و این همان غله است که تحقق یابد در امانت و صداقت بدون او ممکن نشود - و این نخستین و صفت که معزز و مبرنی و ناصح بدست یاری آن بکارم اخلاق و فضائل صورتیه و معنوییه و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند آیا ملاحظه نمیکنی بر گناه استاذ خواهد کرد خود را بفضیلتی بجهان نازد و مخاطب سگینه میگوید شرم و حیا نمیکنی از نیکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه توجیح را اثری بود و نه تشبیح را اثری و نه دعوت را فائده - پس معلوم شد که این سبب اصل همه خوبها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است میباید مگر کن اگر این صفت نرقومی نباشد چه قدر خیانت در دنگونی در میان آحاد آن فاش خواهد شد و چه اثر افعال رفیق شنیع و اعمال شجره قبیله جز از آنها سر خواهد زد و چه مقدار سنگلی و دناست و ذالت و شرارت اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چگونه حیوانیت و بهیبت بر آنها غلبه خواهد کرد - و دومی امانت است و معلوم است هر شخصی که بجا نوع انسانی و زیست آن درین عالم بر معاملات و مبادله اعمال است و در روح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت است و چون امانت در میان انسانها نباشد سلسله معاملات از هم گسیخته و رشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید و در نتیجه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را درین جهان بقا و زکیست ممکن نباشد - و نیز سفاکیت و آسایش اعم و شوب و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوع از انواع حکومتات چه حکومت جمهوری بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه و حکومت بجمع از ایش متشکل و متحقق نمیکرد و در باید از نمیشود مگر با معنی که نسبت حراست شده در حد و بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند و در داخل مملکت در قطع و قطع قتالین و قتالین و قطع طریق و شرارت گوییند و بگریهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دولی و اعم را بداند و بر منصف حکم و قضا از برای صل و عاوی حقوقیه و جنایاتیه نشسته رفیع حضومات را نمایند و با شخصیکه ضار است و جبا یات را بر وفق قانون حکومت اعم و ادلی میج نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عموم رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن سوال چه فریاد بر بسیل اقتضا در حلقه عمومیته الهی چون بناد و این نکات انشاء قاطر و طرن و بنیاد و ارال شفا با صرف کتد و معاشات مستندین است را چه حراست بوده باشند و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و ادا کردن این میانشا بهار گانه که در کالان از بود حکومتها باشند خلد متهمای خود را بنویسند و سازد بر اساس حکومت راه نماید موقوف است بر خصلت امانت و اگر امانت در آنها نباشد در آفت و امنیت از جمیع آحاد و رعیت منسلب گردیده موقوف تمام باطل خواهد شد و قتل و غصب فاش خواهد شد

در قول و عمل - و این شیمه عین شیره نخوت و غیره است که بسبب اختلاف حیثیات بدو هم نامیده شده است و نخوت و غیرت موجب حقیقی ترقیات اعم و شوب و قبائل است در علوم و معارف و جاه و شوکت و عظمت و غنی ثروت و اگر کسی را غیرت و نخوت نبوده باشد هیچ وقت از برای آن ترقی حاصل نخواهد شد بلکه همیشه در خست و دناست و ذلت و مسکنت و عبودیت خواهد ماند - و این ملکه یعنی ملکه عیار شده استلافات و اجتماعات و معاشرات انسانی است چونکه استلاف در میان جمیع صورت نه بند و مگر بجز حد و دو خط محدود و بر گز حاصل نشود مگر بدین ملکه شریفه - و این سبب است که انسان آباد است و زمین میسازد و از افعال شجره حیوانات دور نماید و بتجدید و تقویم حرکات و سکناات دعوت میکند و بدو انسان از سایر حیوانات امتیاز یافته با از واژه بهیبت بیرون مینهد - و این آن یگانه خلق است که بحث بر مسیری از باب فضائل میکند و از تقاضای منع پنهانید و نمیکند از دست انداخته بکمال و نادانی و دناست و سنگلی راضی شوند - و این همان غله است که تحقق یابد در امانت و صداقت بدون او ممکن نشود - و این نخستین و صفت که معزز و مبرنی و ناصح بدست یاری آن بکارم اخلاق و فضائل صورتیه و معنوییه و شرف ظاهری و باطنی دعوت میکند آیا ملاحظه نمیکنی بر گناه استاذ خواهد کرد خود را بفضیلتی بجهان نازد و مخاطب سگینه میگوید شرم و حیا نمیکنی از نیکه قرین تو در فضیلت از تو پیشی گرفته است و اگر این خصلت نباشد نه توجیح را اثری بود و نه تشبیح را اثری و نه دعوت را فائده - پس معلوم شد که این سبب اصل همه خوبها و اساس همه فضائل و موجب همه ترقیات بوده است میباید مگر کن اگر این صفت نرقومی نباشد چه قدر خیانت در دنگونی در میان آحاد آن فاش خواهد شد و چه اثر افعال رفیق شنیع و اعمال شجره قبیله جز از آنها سر خواهد زد و چه مقدار سنگلی و دناست و ذالت و شرارت اخلاق ایشان را فرا خواهد گرفت و چگونه حیوانیت و بهیبت بر آنها غلبه خواهد کرد - و دومی امانت است و معلوم است هر شخصی که بجا نوع انسانی و زیست آن درین عالم بر معاملات و مبادله اعمال است و در روح و جان معاملات و مبادله اعمال امانت است و چون امانت در میان انسانها نباشد سلسله معاملات از هم گسیخته و رشته مبادله اعمال بریده خواهد گردید و در نتیجه نظام معاملات پاره پاره شود هرگز انسان را درین جهان بقا و زکیست ممکن نباشد - و نیز سفاکیت و آسایش اعم و شوب و انتظام معیشت آنها صورت وقوع نمی پذیرد مگر بیک نوع از انواع حکومتات چه حکومت جمهوری بوده باشد و چه حکومت مشروطه و چه حکومت مطلقه و حکومت بجمع از ایش متشکل و متحقق نمیکرد و در باید از نمیشود مگر با معنی که نسبت حراست شده در حد و بلاد منع تعدیات اجانب را نمایند و در داخل مملکت در قطع و قطع قتالین و قتالین و قطع طریق و شرارت گوییند و بگریهی که بشریعت دانا بوده باشند و قوانین و نظامات دولی و اعم را بداند و بر منصف حکم و قضا از برای صل و عاوی حقوقیه و جنایاتیه نشسته رفیع حضومات را نمایند و با شخصیکه ضار است و جبا یات را بر وفق قانون حکومت اعم و ادلی میج نموده در خزانه حکومت که فی الحقیقه خزینه عموم رعایا است حفظ نمایند و بکسانیکه آن سوال چه فریاد بر بسیل اقتضا در حلقه عمومیته الهی چون بناد و این نکات انشاء قاطر و طرن و بنیاد و ارال شفا با صرف کتد و معاشات مستندین است را چه حراست بوده باشند و چه قضات و چه غیر آنها چنانچه مقرر است برسانند و ادا کردن این میانشا بهار گانه که در کالان از بود حکومتها باشند خلد متهمای خود را بنویسند و سازد بر اساس حکومت راه نماید موقوف است بر خصلت امانت و اگر امانت در آنها نباشد در آفت و امنیت از جمیع آحاد و رعیت منسلب گردیده موقوف تمام باطل خواهد شد و قتل و غصب فاش خواهد شد

در اقسامی تجارت بسته و بواسطه فقر و فاقه بر روی اهل بی گناهی حکومت خالی و طریق نجات بر بسته خواهد شد و البته هر قومیکه بدین گونه حکومت فائده غیر امینه او را به شود و یا بلرزه معطل خواهد گردید و یا بدست اجانب اسیر افتاده مرارت عبودیت را که بدتر است از مرارت اضمحلال و زوال خواهد چشید. و همچنین ظاهر است که سلطه قومی بر سایر اقوام و نفوذ و کثرت آن هرگز صورت وقوع نخواهد پذیرفت مگر آنکه آحاد آن قوم با یک دیگر چنان متحد و ملتزم گردیده باشند که بمنزله یک نفر واحد شمرده شوند و این گونه اتحاد بدون وصف امانت از جمله محال است - پس هویدا گردید که خصلت امانت قوام بقا انسان و مقوم اساس حکومت است در امانت بدون او حاصل نشود و سلطه و عظمت و علو کلمه امم بغیر این صورت بند و روح و جسد عدالت همین سجیه است و بس - بفرماید اگر امانتی را این صفت نباشد چه مصائب و بلاها و آفات آحاد آن را فرا خواهد گرفت و چه سان فقر و فاقه و بیماری ایشان را احاطه خواهد کرد و عاقبت چگونه مضمحل و نابود خواهد شد - و سببی از ان اوصاف صداقت و راستی است پوشیده نماند که حاجات انسانی بسیار ضرورت میبست آن بیشتر است و اشیا نیکه بد آنها نافع حاجتهای خود را مینماید و چیز با نیکه بواسطه آنها ضرورت خویش را دفع میسازد و هر یک در چینه در زیر پرده حفاظت زبده و هر واحدی در ناحیه که در پس حجاب استوری انزوا گردیده و پادامن بی نام و نشان کشیده است و همچنین مخفی نباشد که هزارها مصائب هزارها بلا با هزارها آفات هزارها آزار از زوایای عالم کمین گرفته و تیر جان گاه بقصد هلاک انسان در کمان آذوار و حرکات زمانه نهاده است و انسان را با امانت این حواس ضعیفه خود هرگز میسر نشود که بزنجیر منافع مطلع گشته و دفع ضرورت خود را نماید و یا آنکه بر کمین گاهها بس بلاها آگهی یافته در حیانت وجود خویشین کوشد - لهذا هر انسانی از برای طلب منافع و دفع مضار محتاج است باستقامت از مشاعر سایر مشارکین در نفع و طلب هدایت نمودن از آنها تا آنکه بسبب اهبری و ولایت ایشان بقدر امکان از بعضی از گزند بارسته مقداری از لوازم معیشت خویش را بد آورد و این استقامت هرگز مفید نخواهد افتاد مگر از دارای صفت صداقت زیرا آنکه کاذب قریب البعد و بعید باقر و انوده نافع را بصورت مضر و مضر را بصورت نافع جلوه خواهد داد - پس صفت صداقت رکن رکنین پدیدار نوع انسانیت و قبل متین سبب اجتماعیه شعوب است و هیچ اجتماعی بدون او صورت نه بند و چه اجتماع منزلی بوده باشد و چه اجتماع مدنی - خوض کن اگر گروهی را صداقت نباشد چه قدر شقاوت بد بخوبی ایشان را دست خواهد داد و چه گونه سلسله انتظام آنها گسیخته خواهد شد و چه سان بر پریشانی مبتلی خواهند گردید

اسباب حیانت حقوق

هر فردی از افراد انسان را بسبب شریک و خلقت شهوات و خواهشهای است که باز از آنها شتهایی و ملاکات گذاشته شده است - و آن شهوات بند استمجان اقتضا میکند که انسان حکمت نموده و سعی کرده آن شهوات را استحصال نماید و بدینا معالجه خواهشهای خویش کند و سورت نفس را بشکند و تمحصیل آنها بنهج حق بوده باشد و یا بنهج باطل و چه بدست آوردن آنها موجب فتنه و فساد و تنگ دماغ و غصب حقوق شود و یا آنکه بدون این معالجه او را دستیاب گردد - و این مقتضات توری و بواعث فعاله را از تاثیرات غیر معنده بسبب داشتن انسان صاحب

آن شهوات موقوف بر اجتناب خود راضی کردن و از تقدیبات و اجماعات منع نمودن بیکه ازین چهار چیز متصور میشود  
 یا آنکه بر صاحب حق شمشیر در دست گرفته و سپری بر دوش انداخته و یک پا در پیش و یک پا در عقب نهاده و  
 روز در حیانت حق خود بکوشد - و یا شرافت نفس چنانچه ارباب اهورا اذعا میکنند - و یا حکومت - و یا اعتقاد بر  
 اینکه عالم را صانعیت دانا و عمل خیر و شر را پس ازین حیات جزانیت معین (یعنی دین) - آنا وجه اول مؤلف  
 آن میشود که از برای صیانت حقوق و دفع تقدیبات سیلای خون جاری گردد و تملول و او و یه بدما و افراد  
 انسانیه مختب شود و هر قوی ضعیفی را طعن و سخن نماید تا آنکه آخر الامر این نوع منقرض شده اسم او از لوح وجود  
 محو گردد و او به ثانی پس باید دانست که شرافت نفس آن صفت است که صاحب آن از اعمال ذمیه و غیر  
 قبیحه در نزد عشیره و قبیله خود اجتناب خواهد نمود و دست نفس آنست که دارای آن از دنیای امور پرهیز نمی نماید  
 و از تقبیح و تشنیع متاثر نمیگردد - و هر کسی او اضع است که این صفت را یعنی شرف نفس را بهیبت و حقیقت معینه  
 در نزد اعم نیست که بتوان بدو شهوات را بجد اعتدال آورد و هر شخصی را بجز خود راضی ساخته پایه انتظام را حکم نمود  
 آیا ملاحظه نمیکنی بسا امور است که ارتکاب آنها پیش از دست و دانت شمرده میشود و همان امور در نزد اعمتی  
 دیگر از آثار شرف و کمال نفس و از موجهات مدح و ستایش است و حال آنکه فی الحقیقه عین جور و ظلم و غدر است  
 چنانچه نهب و غارت و دزدی و راه زنی و قتل نفس پیش قبائل و اهل جبال و بوادی غایت کمال و نهایت  
 شرافت نفس است و اما اهل مدن همه آنها را علامات خست و دانت میدانند - و همچنین حلیه بازی و مکاری  
 و منافعی در نزد قومی خست و کومی دیگر این امور عقل و کاروانی و کمال می شمارند - و دیگر آنکه اگر غور کنی درین  
 که بر جاوشی را غلبت و علت غائیة افعال اختیاریه انسان نفس است بخوبی خواهی دریافت که طلب انصاف  
 بشرافت نفس وسیع در دستخصال او و خوف از خست و دانت آن بجهت رغبت و میل انسان است بتوسیع طرق سعادت  
 و خردوست از تنگی مسالک زندگانی چونکه میدانند از انصاف بشرافت نفس موثوق به خواهد گردید و با مانت صد  
 مشهور شده اعوان و انصار او بسیار خواهند شد و بیاران بسیار را بها و سبایهای سعادت فراوان خواهد  
 گردید بخلاف انصاف بخست و دانت نفس که موجب تنفر قلوب و باعث قلت یاران گردیده ابواب سعادت  
 را مسدود خواهد ساخت پس مقدار طلب شرافت نفس و قوت و ضعف و ممکن و عدم ممکن آن صفت و درجه است  
 و مراتب او و تأثیرات آن در کج ارباب شهوات از تقدیبات بر حسب معیشتهای طبقات مردم میباشد -  
 یعنی طبقات ناس آنقدر در تحصیل آن صفت خواهند کوشید که سعادت ایشان را نافع باشد و از خسر و  
 گزند محفوظ مانند بلکه هر طبقه که شرافت نفس آن صفتی میباشد و که بدان حیانت رتبه و معیشت توان شد  
 و آنچه زیاده برین باشد هرگز فقدان او را نقص و دانت نمی انگارد اگر چه در نزد طبقات دیگر نقص خست شمرده  
 شود و در دستخصال آن سعی بکار نمی برد - نظر کن در غالب سلاطین و امراء چگونه با اعتقاد شرافت نفس از  
 عهد کنی پروا نمیکند خصوصاً با آنکه از خود در جلالت و عظمت بپست ترند و لذت و جور و ظلم و سایر افعال ذمیه  
 اجتناب نمی نمایند و بچپک ازین امور را خست و دانت نمی شمارند و حال آنکه اگر کسی از اینها از احاد رعیت نیز

۵۵

خسیس و دانی النفس شمرده شده برین جهت در امر معیشت و دخل حاصل میشد حتی سایر طبقات هم این امر  
 را در حق سلاطین و امراد خود از خست و دانات نمیدانند بلکه به اهل دیگر عمل میکنند و چنین است حال جمیع طبقات عالم  
 با طبقات ساقله طبقه بعد طبقه - و سبب این امر آنست که طبقات عالییه خود را از ضرر آن افعال شنیعه معصوم و محفوظ  
 میدانند - پس اگر مدار نظام عالم همین شرافت نفس بوده باشد هر طبقه عالییه دست تقدی طبقه ساقله گنجه  
 در باس شرف و فساد بروی این بچاره انسان باز خواهد گردید - علاوه برین چون غرض از انصاف بدین  
 صفت توسیع طرق معیشت و تحذیر از تنگی مسالک زندگانیست چنانچه معلوم شد پس هرگز این خصلت مانع  
 نمیشود انسان را از تعدیات باطنیه و خیانتهای مخفی و رشوت خوار بیای و رز و ایای محاکم زیرا آنکه انسان با  
 سعه عیش میداند که بدین خیانت محقیه بمقصد اصلی خود خواهد رسید بدون آنکه مشهور بدانت گردد چنانچه  
 میبینی که داعیان بر شرف نفس چگونه اعمال و رز و ایای محاکم از آنها بطور میرسد - پس نشاید کسی را  
 که شرف نفس را میز آن عدل قرار داده گمان کند که میتوان بدین صفت هر کسی را بجن خود راضی کرده منع جمیع  
 تعدیات و اجمافات ظاهریه و باطنیه را نماید - و اگر کسی بگوید یکی از اسباب طلب شرافت نفس حب  
 محبت است پس میشود که هر شخصی بحسب احتمال محبت خود را با اعلی درجه شرافت نفس متصف ساخته نویسن  
 را از جمیع رذائل و دنیا و تعدیات و اجمافات دور نماید - جواب میگویم اولاً اکثر شخصی یافت میشود که در حقیقت  
 را بر لذت و شهوات بدنیه تقدیم نماید و اگر طبقات مردم نظر شود این خوبی ظاهر و پدید خواهد شد - و ثانیاً  
 موجب اول از برای برج و ثناء این انسانهاست حیوان منش و باعث نخستین جهت ستایش این مومنین درین  
 و شعرا و کاذبین غنا و ثروت و جاه و جلال و شوکت است اگر چه احتمال اینها از طرق غیر لائمه شده باشد و در کتب  
 این چیز با بزار با تعدیات و اجمافات سرزده باشد لکن غالب نفوس درین امر سعی خواهند کرد که خود را اصحاب  
 غنا و ثروت و خداوندان جاه و جلال بنمایند اگر چه بطریق ضد و ظلم و خیانت بوده باشد تا آنکه لذت بدنیه را بدست  
 آرند و هم مدوح این بدترین کردند و کمتر شخصی یافت میشود که طالب محبت حق بوده از راه حق و فضیلت شرافت  
 نفس ثناء و ستایش حق اکتساب کند سوا از آنچه گفته شد ظاهراً هرگز وید که خصلت شرافت نفس به چه چیز  
 تعدیل شهوات و منع تعدیات و انتظام عالم کافی نیست - بل اگر مستند بدینی بوده و در آن دین با بیتان  
 مستقر و متعین گردیده باشد بحسب آن افشاء و بنا موجب انتظام سلسله معاملات خواهد شد نه بنفس خود چنانچه  
 در بیان حیا بدین اشاره می رفت - و اما وجه ثالث مخفی نماند که قدرت حکومت مقصود است بر واقع ظلم  
 و جورهای ظاهری اما احتمالات و تزویر او بهتاما و فساد او و تعدیات باطنیه خداوندان شهوات اچگونگی  
 منع تواند کرد و بکار آمد بکار و وسیله او استمهای پنهانی مطلع میشود تا برفع آنها بکوشد - علاوه برین  
 محاکم و عوان او همه اصحاب شهوتند و هر چه از آن دارایان قدرت را از مقتضیات شهوات فقالت منع خواهد  
 نمود و مقتضای ضعیف بیچاره را از او دست غره و حرص از آنها خلاص خواهد گردید - و چون هیچ ساری

و از برای آنهاست البته آن عالم غیبی در عین حقیقت و باطن آن او همه الامت  
 ظلم و جور و فساد و ادوات شر و فساد و افزای اعتداس آن خواهند گردید و در ابطال حقوق بندگان خدا و ملک  
 اعراض و منب اموال آنها خواهند کشید و عطف شهنش خود را از خون و چاه گمان تشکین خواهند داد و تصرف  
 خویش را در میان این شقیق و مزین خواهند ساخت و با آنچه در پلک عباد و در بار بندگان و شمشاد و سبها بکار خواهند  
 پس سبب دیگر از برای آن ارباب شهوات از تعدیات و احماقات باقی نماند مگر در رابع یعنی ایمان بر نیک عالم را  
 صانعیت انا و توانا و اعتقاد بد نیک از برای عمل غیر و شتر پس از این حیات جزائیت معین و احوق این دو عقدا  
 معنای پدیدارترین اساسیت از برای کج شهوات و رفع تعدیات ظاهریه و باطنیه و حکمترین نسبت بجهت بر انداختن  
 حیل و تزییر و تدبیرها و نیکوترین باعنی است برای احقاق حقوق و ادوات کسبیم نسبت از فایده تامه  
 و بدون این دو عقیده که نسبت اجتماعی صورت وقوع پذیرد و در نیت لباس هستی پوشد و پایه معاملات استوار گردد  
 و مصاحبات و معاشرت بیغش و غش نشود - و اگر کسی این دو اعتقاد نداشته باشد چه در او ادائیگی بسوی فضائل  
 در اجری از رذائل نخواهد بود و نیز او را از نیابت دور و علوی و منافعی و مزوری منع نخواهد نمود و نسبت او کسالت  
 غایبه جمیع ملکات کسبیه و افعال اختیاریه چنانچه گفته شد نفس انسان است و چون کسی را اعتقاد ثواب و عقاب  
 نباشد کدام چیز دیگر او را از این صفات غیر منع نموده باخلاق حسنه و عروه خواهد نمود و در وقتیکه معلوم شود انسان  
 را که از انصاف به انصاف و در دنیا بروی مرتب اید شده از تخلق بدینها او را فائده خواهد رسید و کدام امر  
 او را بر معاونت و مناصرت و مروت و جود مزوری و دیگر امور که نسبت اجتماعی را از آنها گزینست الزام  
 خواهد کرد - پس از همه آنچه بیان کردیم هیچ اوضاع ظاهر شد که دین اگر چه باطل و خست و بیان بوده باشد نسبت  
 آن دو رکن رکن یعنی اعتقاد بصانع و ایمان بثواب و عقاب و سبب سائر آن اصول است که در واقع دنیا و  
 کیشهاست از طریق مادی یعنی نجر بها بهتر است در عالم بدنیت و نسبت اجتماعی و انتظام امور معاملات بلکه در  
 جمیع اجتماعات انسانی و در همه ترقیات بشریه درین دار دنیا - و چون معلوم شد که دین مطلقا مانع نیک  
 بنیتهای انسانست پس اگر بر اساسهای حکم و پاسبای متفق گناشته شده باشد البته آن دین هر چه از  
 سعادت تامه و نجات کماله خواهد گردید و بطریق اولی موجب ترقیات صورتیه و معنویه شده حکم بدنیت او را  
 پیروان خود خواهد برافراخت بلکه متدینین را اجتماعی کمالات عقلیه و نفسیه فائز خواهد گردانید و ایشان را  
 بر نیک بختی و دو جهان خواهد رسانید -

۵۷

### فضائل دین اسلام

اگر غور کنیم در ادیان هیچ دینی نخواهد بود که بر اساس حکم متفق نمانده شده باشد مانند دین اسلام که عروج مهم برادر کمال  
 و سعادت و شرف معارف و در تمامه کمال بر برتری فضائل و اطلاق جلوه انسانها بر تامل و تحقیق و احوال آنها سعادت  
 تحقیقی را در دینی و اخلاقی و قوی است بلوری چند - اول آنکه باید روح عقول و قبال از کبر در ادوات و زنگهای عظام  
 باطله و عیبیه پاک بوده باشد زیرا آنکه عقیده خرافیه حجابیت کثیف که علی بالدوام حاصل می شود و در میان صاحبان عقیده و میان

چنانچه بودند و عالم بفضل آنها شهادت میداد و قائلان پس برین قول شریف اکتفا و ابرام کردند

و واقع و اورا باز میدارد و از کشف نفس الامر بلکه چون خزان را قبول کرد عقل او را در قوت حال شد و از حرکت  
عکس سر باز زد و پس از آن عمل مثل بر مثل کرده و هیچ خرافات و اوهام را قبول نخواهد نمود و آینه روحیه این میشود  
که از کمالات خود دور افتد و حقائق احوال بر او پوشیده ماند بلکه سبب خواهد شد که جمیع عمر خود را با او بام و وحشت  
و دهشت خوف و بیم بگذراند و از حرکت طیور و جنبس سائم در لرزه افتد و از سهو بلیح و آواز زرد و در شیدین برق  
گردد و بواسطه نظیرات و تشنات از غالب سباب سعادت خود بارانند و هر جمله باز و مکار و دجاله اگر در بند  
که ام شقا و بدبختی و سوء عیش ازین گونه زندگی بدتر خواهد بود - و دین اسلام اول رکن او نیست که عقول را بصیقل توخید  
و تنزیه از رنگ خرافات و کدر او بام و آلالیش و بهیبت پاک سازد و نخستین تعلیم او این است که انسان را نشاید که  
انسان دیگر و یا یکی از جمادات علویة و سفلیة را خالق و متصرف قاهر و معلى و مانع و معز و منزل و شافی و محکم  
بداند و یا که احمق و کند که سبب اول بلباس بشری برای اصلاح و یا فساد ظهور نموده است و یا خواهد نمود و یا آنکه آن  
منزه و بهجت یعنی از مصالح و در کسوت انسانیت بسیار آلام و استقام را تحمل کرده است و غیر از اینها از آن خرافات  
بر یک بانفرا و برای کوری عقل کافیت - و غالب او این موجوده ازین او بام و خرافات خالی نیست اینک است  
نظرانی و دیانت بهاد و دیانت روش - و هم آنکه نفوس آنها باید متصف بوده باشد بنهایت شرافت یعنی بر واحدی از اعم خود  
بغیر از رتبه نبوت که رتبه است الهیه سزاوار و لائق جمیع پایه و رتبه های افراد انسانی بداند و در خود نقص و اخطا و عدم  
قابلیتی تصور نکند - و دین اسلام در پایه شرافت را بر وی نفوس کشوده حق بر نفس را در هر فضیلت کمالی ثابت  
سکند و امتیاز شرافت جنسیت و منفیت از میان بر میدارد و در مرتبه افراد انسانی را فقط بر کمال عقلی و نفسی قرار میدهد و کم  
ترین یافت میشود که این مرتبه در رتبه باشد - سیم آنکه باید آحاد بر امتی از اعم عقائد خود را که اول نقشه الواح عقود  
بر بر این متقنه و ادله محکم موسس سازند و از اتباع ظنون و عقائد دوری گزینند و بجهت تقلید آباء و اجداد خویشتن قانع نه  
شوند س دین اسلام آن گمانه و نیست که ذم عقائد بلا دلیل و اتباع ظنون را میکند و سترش پیروی از روی کوری  
میناید و مطالبه برهان را در امور مبتدین نشان میدهد و در هر جا خطاب بعقل میکند و جمیع سعادت را شایع خود  
و بیشیش می شمارد و فضالت را به بیعقلی و عدم بصیرت نسبت میدهد و از برای هر یک از اصول عقائد پنجیکه عموم  
را سو مند افتد اقامه حجت میناید بلکه غالب احکام را با حکم و فوائد آنها ذکر میکند (لقرآن شریف رجوع شود) و هیچ  
دینی نیست که این فضیلت در رتبه باشد و چنان گمان یکیم که غیر مسلمین نیز بدین مرتبه اعتراف خواهند کرد  
چاکم آنکه باید در بر امتی از اعم جامعه تعلیم سائرین مشغول بوده باشند و در تحلیه عقول آنها بعارف حقه  
کوتاهی نوزند و در تعلیم طرق سعادت تعلیم نمایند و گروهی دیگر همیشه در تقویم و تعدیل نفوس بپوشند  
و اوصاف فاضله را بیان و فوائد آنها را شرح و اخلاق رفیله را توضیح و مساوی و مضار آنها را تبیین کنند و از امر  
بعروف و نهی از منکر غافل نشوند - و دین اسلام عظم فروض و واجبات آن این د امر (یعنی ابر بعروف و نهی  
از منکر) است (لقرآن شریف رجوع شود) و در سائر ادیان القدر اهتمامی در این د امر نشده است -  
اگر کسی بگوید چون این است اسلامیة چنین است پس هر مسلمانان بدین حالت مخزنه میباشند جواب میگویم هر مسلمانان بودند